

پیش‌خورانی

حاشیه‌های بر انتشار اثر تاریخی «مشارکت زنان افغانستان در عرصه‌های اجتماعی و سیاسی»

فرانز و فرودهای یک مسیر طولانی

■ شاهد توحیدی

چند سالی بود که مشکلات مختلف بانوان کشور افغانستان ذهنم را به خود مشغول و بیش از پیش آزرده‌ام می‌کرد. در میان صدهامشکل اساسی مشکلات فرهنگی و اجتماعی بانوان روستایی و فقدان سواد خواندن و نوشتن اکثر زنان و مادران، نبود امکانات بهداشتی، عدم دسترسی به مراکز درمانی، فقر و تنگدستی، زحمت‌های طاقت‌فرسای خانه‌داری، تربیت فرزندان و شوهرداری و دهها مورد دیگر مسائلی بودند که زندگی را برای آنان سخت و طاقت‌فرسا می‌ساخت. از این رو عمر مفید آنها به ۳۰الی ۴۰ سال تقطیل می‌یافت.

البته در چنین شرایطی نباید انتظار داشت از دامن چنین خانواده‌هایی فرزندان ایده‌آل، متفکر و فرهیخته قند برافرازند و مردم و کشورشان را از تپایی و گرفتاری نجات دهند، ولی برخلاف انتظار پایدردی، خلوص، ایمان و صداقت مادران و همسران این سرسزمین سبب شد مقاوم‌ترین مردان و زنان در دامن آنان تربیت و پرورش پیدا کنند تا خود، خویشاوندان و کشورشان را با همه توطئه‌های درونی و بیرونی نجات دهند.

در سال‌های اخیر هر چند تلاش‌های ارزشمندی از سوی مجامع علمی، مؤسسات مدنی و حقوقی درساره محرومیت‌زادایی از بانوان این کشور صورت گرفته است و در این میان برنامه‌های آشناسازی نسبت به حقوق، موانع و راهکارهای برون‌رفت از وضعیت موجود بانوان در قالب کتاب، مقاله، نشست‌های علمی – کارپردی، مصاحبه و میزگردهای رسانه‌ای ارائه شده است و همچنان پرشتاب ادامه خواهد یافت.

■ شاهد توحیدی

زنده یاد عزت‌الله انتظامی در بستری کاملاً سیاسی فعالیت هنری خود را آغاز کرد و تا پایان نیز کم و بیش در تعامل با سیاست و حاشیه‌های آن بود. او در گفت‌وشنودی که پیش روی شماست، به بازگویی ششمه‌ای از خاطرات خود در این باره پرداخته است. امید آنکه مقبول افتد.

■ ■ ■ ■

شاید بهتر باشد که از این نقطه آغاز کنیم. نخستین پارگی و چگونگی سر و کارتان با ساواک افتاد و چرا؟

من کار تئاتر را با پیش‌برده‌خوانی شروع کردم. یکی از دوستان برادرم که اشتیاقم را به کار نمایش دید، مرا به مهدی بامداد، صاحب تماشاخانه کشور معرفی کرد. من رفتم آنجا و برایشان شعرای را خواندم و خیلی خوششان آمد و همان شب مرا روی صحنه فرستادند.

چند سال داشتید؟

حدود ۱۵،۱۴ سال. آن شب از ذوق تا صبح خوابم نبرد. از فردای آن روز، به آنجا می‌رفتم و هر کاری که از دستم برمی‌آمد، می‌کردم تا فقط اخراج دوساله نویسنده است، با بهره‌گیری از منابع فقهی و حدیث سنی و شیعه در قالب سه بخش کلی نظم گرفته است:

الف: بخش نخست کتاب تحت عنوان «مشارکت زنان در امور عبادی جمعی، اجتماعی و سیاسی از نگاه سنی و شیعه» در چهار فصل ساماندهی شده است. فصل اول آن به تاریخ گذشته زن و پیشینه فرهنگی و اجتماعی بانوان افغانستان اختصاص یافته است و سه فصل بعدی در رابطه با اینکه مردم این کشور پیرو مذ مذهب سنی و شیعه هستند، دیدگاه‌های فقهی اهل سنت و تشیع را در خصوص حضور زنان در صحنه‌های مختلف عبادی جمعی، فرهنگی، اجتماعی و سیاسی جست‌وجو کرده است.

ب: در بخش دوم کتاب با عنوان «عرصه‌های جدید و رسالت‌های اصلی زنان مسلمان» با توجه به نقش مثبت و ارزشمنند بانوان در عرصه‌های مهم اجتماعی سعی شده است به موضوعات زیر اختصاص یابد:

- تبیین رسالت بانوان زن در اسلام
- کرامت انسان و نقش آفرینی زنان مسلمان
- حفظ هویت اسلامی و ملی توسط زنان مسلمان افغانستان

در هر فصل تاحد امکان نقش‌های کلیدی بانوان در زندگی فردی و اجتماعی تبیین شده است.

ج: بخش پایانی این اثر عنوان «راهکارهای دینی حضور سالم زنان افغانستان در عرصه‌های اجتماع» نام گرفته است. در این بخش تلاش بر این است برای مشارکت بی‌نقص، سالم، پرثمر و اصلاح‌گرایانه آنان راه‌حل معقول و دینی ارائه دهد. به عبارت دیگر در این بخش سعی بر آن است با بررسی چگونگی و کیفیت تعامل بانوان با داخل منزل، خارج از آن، محل کار و آداب رفت و آمد زنان از نگاه دین و آموزه‌های دینی همسو با افکار و اندیشه حاکم بر جامعه افغانستان راهکارهایی عرضه کند تا هم زنان در اثر مشارکت در صحنه‌های مختلف آسیب‌نبینند و هم جامعه و افکار عمومی نسبت به آنها بدبین نشوند. از این‌رو فصل نخست به رعایت حقوق خانواده و جایگاه آن، فصل دوم آداب حضور متین زن در اجتماع و فصل سوم به داشتن روحیه اصلاح بانوان اهتمام و تأکید کرده است.

گفت‌وگو

گفت‌وگو ۸۸۴۹۸۴۷۹



«هنرمند، سیاست و حاشیه‌هایش» در گفت‌وشنود با زنده یاد عزت‌الله انتظامی

طنز دشوار اما تأثیرش بیشتر است

■ شاهد توحیدی

زنده یاد عزت‌الله انتظامی در بستری کاملاً سیاسی فعالیت هنری خود را آغاز کرد و تا پایان نیز کم و بیش در تعامل با سیاست و حاشیه‌های آن بود. او در گفت‌وشنودی که پیش روی شماست، به بازگویی ششمه‌ای از خاطرات خود در این باره پرداخته است. امید آنکه مقبول افتد.

■ ■ ■ ■

شاید بهتر باشد که از این نقطه آغاز کنیم. نخستین پارگی و چگونگی سر و کارتان با ساواک افتاد و چرا؟

من کار تئاتر را با پیش‌برده‌خوانی شروع کردم. یکی از دوستان برادرم که اشتیاقم را به کار نمایش دید، مرا به مهدی بامداد، صاحب تماشاخانه کشور معرفی کرد. من رفتم آنجا و برایشان شعرای را خواندم و خیلی خوششان آمد و همان شب مرا روی صحنه فرستادند.

چند سال داشتید؟

حدود ۱۵،۱۴ سال. آن شب از ذوق تا صبح خوابم نبرد. از فردای آن روز، به آنجا می‌رفتم و هر کاری که از دستم برمی‌آمد، می‌کردم تا فقط اخراج دوساله نویسنده هنر در لاله‌زار رفتم و در آنجا بود که پیش‌برده‌خواندم و خیلی زود مورد توجه قرار گرفتم.

چه سالی؟

سال ۱۳۲۱ یا ۱۳۲۲. بعد آقای رجا رئیس رادیو از من خواست به رادیو بروم و صبح جمعه برنامه اجرا کنم. من هم رفتم و پدرم فهمید و حسابی جنجال به راه انداخت: در پیش‌برده‌خوانی، مشکلات مردم هم بروز خطیبی، نواب صفا و ابوالقاسم حالت روی آهنگ‌های مشهور روز می‌گذاشتند. تماشاچی‌ها خیلی از این پیش‌برده‌ها خوششان می‌آمد، چون دردها و مشکلات خودشان را در آنها می‌شنیدند و می‌دیدند. این پیش‌برده‌ها به‌قدری طرفدار داشت که اگر تئاتری پیش‌برده‌ناداشت، کسی برای تماشای آن نمی‌آمد!

یادتان هست چه موضوعاتی در پیش‌برده‌خوانی مطرح می‌شدند؟

یکی از آنها وضعیت نان بود. در زمان جنگ، در نان هر چیزی که تصورش را بکنید پیدا می‌شد. اوایل شعرها را روی آهنگ‌های خارجی می‌گذاشتند.

اولین کسی که برای پیش‌برده آهنگ ساخت،

پیش‌برده‌خوانی از همان ابتدا رنگ و بوی اجتماعی داشت و کم‌کم سیاسی شد و به همین دلیل، ما هم راه زندان را یاد گرفتیم. ساواک بیشتر از همه به پیش‌برده‌خوان‌ها و شعرآ حساسیت نشان می‌داد و همیشه اولین سوآلی که در بازجویی‌هایم پرسیدند این بود که: شعر این پیش‌برده را چه کسی گفته است؟

اسماعیل مهرتاش بود. پرویز خطیبی هم برایش

شعر گفت. قطعه‌ای بسود به نام کارمند که آن را جوانی به اسم عباس حکمت‌شعار خواند. بعد که او رفت، من پیش‌برده‌ها را می‌خواندم. یادم هست حمید قنبری پیش‌برده‌ای به اسم «چاقوکش» را خواند. اوایل پیش‌برده‌خوان‌ها لباس‌های فرنگی می‌پوشیدند، ولی بعد لباس و شخصیت‌های ایرانی همراه با موضوعات روز جا افتاد. یک بار من با لباس فقیری درب و داغان، شعری از ابوالقاسم حالت به نام «نفت» را خواندم که مضمون آن سیاسی بود و مردم خیلی خوششان آمد و حسابی تشویق کردند. کم‌کم کار پیش‌برده‌خوانی به جایی کشید که وزارت کشور مجوز گرفته بود، چون مضامین آنها خیلی تند و انتقادی شده بود. یادم هست مسئول بررسی نمایشنامه‌ها، خانمی امریکایی به اسم میس کوک بود. برای گرفتن مجوز پیش‌برده‌خوانی خودم پیش میس کوک می‌رفتم و چند ورقه سفید هم با خودم می‌بردم. موقع پیش‌برده خواندن جلوی او، آندردی عصبانی‌اش می‌کردم که بلند می‌شد و از اتاق می‌رفت بیرون! من هم مهرش را برمی‌داشتم و پای چند ورقه سفید می‌زدم و آنها را می‌بردم و پیش‌برده‌ها را روی آنها می‌نوشتم! یکی از این پیش‌برده‌ها شعری بود از پرویز خطیبی به اسم «قاسم کوری». تمام پیش‌برده به‌ظاهر تعریف از دولت، ولی در واقع انتقاد از آن بود. در وزارت کشور متوجه شدند که امکان ندارد مجوز چنین پیش‌برده‌ای را داده باشند و قضیه لو رفت. از وزارت کشور مأموری آمد. بعد هم سپهبد احمدی آمد و سبلی محکمی به من زد که با اعتراض تماشاچی‌ها حکم هم آمد روی صحنه و جلوی روی جمعیت سبلی می‌زنند و این‌ها را می‌خوانند. ولی من دوست نداشتم روبه‌رو شود. تئاتر را تعطیل کردند و مرا به زندان بردند. خلاصه کار بالا گرفت و روزنامه رهبر حزب توده هم حسابی شوغوش کرد.

چند بار برای پیش‌برده‌خوانی سر و کارتان به زندان افتاد؟

چند باری بود. اولین بار در سال ۱۳۳۴ به خاطر پیش‌برده تهران مصور– که شعر آن از پرویز خطیبی بود– مرا گرفتند. احمد دهقان، مدیر مجله تهران مصور با دولت رابطه خوبی داشت و وقتی مجله‌اش را مسخره کردیم، کاری کرد که من بازداشت شوم. یک بار هم سر پیش‌برده‌خوانی خواب دکتر مصدق

نبرد، نور پروژکتورها چشمم را می‌زد و مجبور بودم گاهی چشم‌هایم را ببندم، من اصلاً از این چیزهایی که شما می‌گویید سر در نمی‌آورم، اصلاً چنین چیزهایی در برنامه ما نبود. البته قاضی می‌دانست همه این حرف‌ها را دارم الکی می‌زنم، ولی نتوانست از من آتو بگیرد». بالاخره از من تعهد گرفتند دیگر از این حرف‌ها زنم و از این کارها نکنم. البته من هم گوش ندادم و چند بار دیگر هم سرر و کارم به شهرپانی و دادگاه و ساواک و زندان موقت افتاد. دانما تعهد می‌دادم و می‌آمدم بیسرون و دو باره کار خودم را می‌کردم.

در این رفت و آمدهای دائمی از شما نمی‌پرسیدند چرا زیر قولتان می‌زنید؟

نه، اوضاع شلوغ‌تر از این حرف‌ها بود. جاهایی که مرا برای بازخواست احضار می‌کردند فرق می‌کرد و تشکیلات مرتبی هم نبود که بدانند دفعه‌قبل چه تعهدی داده‌ای! به‌شکل روزمره با مسائلی که به نظر آنها ضد امنیتی بود، برخورد می‌کردند.

وقتی تئاتر را تعطیل می‌کردند، صاحبان تئاتر چه می‌کردند؟

معمولاً با دادن پول قضیه را فیصله می‌دادند.

خاطره خاصی در این زمینه یادتان هست؟

یک بار می‌خواستند عبدالحسین نوشین را محاکمه کنند و ما رفتم جلوی شهرپانی که وارد دادگاه شویم، ولی اجازه ندادند. من خیلی جوان شلوغی بودم و دانما پاسباین‌ها را اذیت می‌کردم. دیدم چاره‌ای نیست و باید کاری کنم و داد زدم: «آی زلزله‌آی زلزله!» اوضاع ریخت و هم به رئیس انتظامات شهرپانی، سرهنگ قهرمانی – که سابقه من دستش بود– فهمید دارم چه کار می‌کنم و پس گردنم را چسبید و کشتان‌کشان مرا برد. بعد هم صور تجلسه کردند که عده‌ای قصد حمله به شهرپانی را داشتند! بعد هم به من گفتند: «به شهرپانی حمله می‌کنی؟ خیالت تخت که فردا صبح اعدام می‌شوی و چون به اعدامی‌ها غذا نمی‌دهند، امشب هم باید گرسنه بخوابی!» تا نیمه‌های شب مرا بیدار نگه داشتند تا بالاخره تیمیساری آمد و از من پرسید: «کجا کار می‌کنی؟» الکی جواب دادم: «مردم خیلی خوششان می‌آمد. پیش‌برده‌خوانی صادق‌پور» او هم مردانگی کرد و نوساند. از او پرسیدند: چه جور آدمی است؟ صادق‌پور هم جواب داد: بچه‌خوبی است، فقط کمی خل است و گاهی حرف‌های پرت و پلا می‌زند! تیمسار که خیالش از بابت خل بودنم راحت شده بود، صدایم زد و از من قول گرفت دیگر پرت و پلا نگویم. غالباً یکی از اقوام مادرم به اسم سرهنگ انتظامی ضمانتم را می‌کرد و از انرم می‌کردند.

چرا به خواندن پیش‌برده‌های سیاسی علاقه نشان می‌دادید؟

چون مردم خیلی خوششان می‌آمد و پیش‌برده‌خوانی برای آدم شهرت و محبوبیت می‌آورد. وقتی تماشاچی‌ها از ته دل می‌خندیدند، آدم سر ذوق می‌آمد که کارهای بهتر و جدیدتری را به آنها ارائه بدهد. به نظر من این مضامین در قالب طنز در عین حال بسیار دشوار است، اما تأثیر آن از هر چیز دیگری بیشتر است. مردم هم طنز را دوست دارند، اجرا کرده‌ام.

باز اول که همان بود افسر شهرپانی روی صحنه سبلی به گوشم زد. بار دوم به خاطر پیش‌برده «قاسم کوری» بود که یک هفته بازداشت بودم و با قید ضمانت آزاد و حدود هشت نه ماه بعد محاکمه شدم. قبل از شروع محاکمه به دادسرا رفتم. در آنجا افسر پلیس خوبی به اسم صادقی بود که من از قبل با او آشنا و دوست بودم.

چگونه؟

در زندان قصر با بچه‌های چیبر، نمایشنامه‌ای را کار کردم که زندانی‌ها و مقامات زندان خیلی خوششان آمد. رئیس شهرپانی به من گفت: دیلم که گرفتی برو دانشگاه پلیس. خیلی از هم‌کلاسی‌هایم رفتند، ولی من دوست نداشتم پلیس شوم. از آنجا بود که با صادقی دوست شدم. وقتی قضیه محاکمه پیش آمد، قول داد بیاید و به من کمک کند. در روز دادگاه قاضی از من پرسید: شعر این پیش‌برده را چه کسی گفته است؟ من نداهم، من حقوق‌بگیر تئاتر هستم و هر چه را به دستم بدهند می‌خوانم، چون اگر این کار را نکنم، مرا بیرون می‌کنند». پرسیدند: چرا «قاسم کوری» را خواندی؟ نمی‌دانی معنی این شعرها چیست؟ بعد هم موقع خواندن چرا دانما چشم‌هایت را باز عادی دیدم. البته ما را به بالکن بردند که مردم متوجه حضورمان نشوند. وقتی شور و هیجان مردم را دیدم، دیگر نتوانستم خودم را کنترل کنم و روی زمین نشستم و گریه کردم. بسیار خوشحال بودم که اولین کارم در سینما تا این حد مورد توجه مردم قرار گرفته است. بعد هم که فیلم با هزار در دسر و ترفند برای شرکت در جشنواره‌های خارجی فرستاده شد، چون مسئولان نمی‌خواستند این فیلم در خارج دیده شود، بالاخره هم فیلم را توقیف کردند!

می‌گفتند: سازندگان فیلم خواسته‌اند فکر روستاها را به نمایش بگذارند و انقلاب سفید را زیر سؤال ببرند! بعد قبول کردند که فیلم به شکلی کاملاً محدود در سینما کاپری (بهنم) را بیرون می‌کنند». پرسیدند: چرا «قاسم کوری» را خواندی؟ نمی‌دانی معنی این شعرها چیست؟ بعد هم موقع خواندن چرا دانما چشم‌هایت را باز عادی دیدم. البته ما را به بالکن بردند که مردم متوجه حضورمان نشوند. وقتی شور و هیجان مردم را دیدم، دیگر نتوانستم خودم را کنترل کنم و روی زمین نشستم و گریه کردم. بسیار خوشحال بودم که اولین کارم در سینما تا این حد مورد توجه مردم قرار گرفته است. بعد هم که فیلم با هزار در دسر و ترفند برای شرکت در جشنواره‌های خارجی فرستاده شد، چون

مسئولان نمی‌خواستند این فیلم در خارج دیده شود، بالاخره هم فیلم را توقیف کردند!

چرا؟

می‌گفتند: سازندگان فیلم خواسته‌اند فکر روستاها را به نمایش بگذارند و انقلاب سفید را زیر سؤال ببرند! بعد قبول کردند که فیلم به شکلی کاملاً محدود در سینما کاپری (بهنم) را بیرون می‌کنند». پرسیدند: چرا «قاسم کوری» را خواندی؟ نمی‌دانی معنی این شعرها چیست؟ بعد هم موقع خواندن چرا دانما چشم‌هایت را باز عادی دیدم. البته ما را به بالکن بردند که مردم متوجه حضورمان نشوند. وقتی شور و هیجان مردم را دیدم، دیگر نتوانستم خودم را کنترل کنم و روی زمین نشستم و گریه کردم. بسیار خوشحال بودم که اولین کارم در سینما تا این حد مورد توجه مردم قرار گرفته است. بعد هم که فیلم با هزار در دسر و ترفند برای شرکت در جشنواره‌های خارجی فرستاده شد، چون مسئولان نمی‌خواستند این فیلم در خارج دیده شود، بالاخره هم فیلم را توقیف کردند!

چرا؟

می‌گفتند: سازندگان فیلم خواسته‌اند فکر روستاها را به نمایش بگذارند و انقلاب سفید را زیر سؤال ببرند! بعد قبول کردند که فیلم به شکلی کاملاً محدود در سینما کاپری (بهنم) را بیرون می‌کنند». پرسیدند: چرا «قاسم کوری» را خواندی؟ نمی‌دانی معنی این شعرها چیست؟ بعد هم موقع خواندن چرا دانما چشم‌هایت را باز عادی دیدم. البته ما را به همان یک سینما هم فیلم خیلی خوب دیده شد.

عزت‌الله انتظامی در فضای فیلم سینمایی گاو

اشاره کردید که رژیم به هیچ وجه مایل نبود که فیلم در خارج دیده شود. پس چگونه آن را به جشنواره‌ها رساندید؟

برای خروج فیلم از ایران و رساندنش به جشنواره ونیز کلک زدیم!

چطور؟

شبیانه فیلم را در چمدان مهرجویی جاسازی کردیم و مهرجویی با پروازی که از هند می‌آمد و قرار بود چند دقیقه در فرود گاه مهرآباد توقف کند، پرواز کرد. وقتی که او توانست فیلم را ببرد، من به بهارلو گفتم: «گاو بریسا!» این فیلم در جشنواره ونیز به‌شدت مورد توجه قرار گرفت، ولی باز هم در ایران به آن توجه نکردند.

خود من این فیلم را در سینمای ایران فیلم شاخصی می‌دانستم و استقبال مردم و گذر زمان هم نشان داد که اشتباه نمی‌کردم. این فیلم در جشنواره شبکاگو جایزه بهترین بازیگر را برد، اما باز هم در داخل کشور هیچ توجهی از سوی مسئولان به آن نشد! مرحوم مبتلایه تهیه‌کننده فیلم، خیلی از این موضوع عصبانی بود که چرا جوایز این فیلم را در هیچ جا اعلام نمی‌کنند. برای همین خودش جشنی را ترتیب داد و همه را دعوت کرد و در حضور عده‌ای از هنرمندان به من جایزه دادند.

در «صادق‌کرده» شما نقش یک ژاندارم را بازی کردید. این فیلم برای شما چالش خاصی نداشت؟

خود من اگر بودم، نمی‌توانستم با شخصیت دامادم در آن فیلم کنار بیایم. اما اگر فیلم به آن شکل طراحی نمی‌شد، قطعاً نمی‌توانست از زیر تیغ سانسور بیرون بیاید. به هر حال من باید نقش یک ژاندارم وظیفه‌شناس را بازی می‌کردم که باید قاتل را هرچند که دامادش هم باشد دستگیر کند و تحویل بدهد.

به هر حال ناصر تقوایی صادق‌کرده هم باید محتاطانه‌تر قدم برمی‌داشت، چون فیلم «آرامش در حضور دیگران» او توقیف شده بود...

احتمالاً این مسئله هم بی‌تأثیر نبوده، چون تقوایی از توقیف آن فیلم خیلی لطمه خورد. از طرفی سرمایه‌گذار فیلم صادق‌کرده، بخش خصوصی بود و تقوایی باید به بازگشت سرمایه هم فکر می‌کرد. مخصوصاً که در آن زمان فیلم‌های تجاری زیادی ساخته می‌شدند. تقوایی کارگردان بزرگی است و بسیاری از ویژگی‌های منفی کارگردان‌های دیگر را ندارد. **فیلم «وایدسر مینا» هم توقیف شد. علت چه بود؟**

در آن دوران کلاً روی فیلم‌های مهرجویی حساسیت داشتند و می‌دانستند که او صرفاً قصه‌ای را روایت نمی‌کند و حرف و انتقاد جدی دارد. دکتر اقبال مخالف جدی و سرسخت فیلم دایره‌مینا بود و می‌گفت: آبروی کل نظام پزشکی و بهداری ایران را به باد داده است! حتی پهلبد مرا خواست و گفت: «حالا دیگر نقش ساواکی را بازی می‌کنی؟» گفتند: «ساواکی کدام است؟» پرسیدند: «مگر اسمت سامری نیست و خون مردم را نمی‌گیری؟» حتماً خودشان می‌دانستند وقتی که پای کشیدن خون و آزار و اذیت در بین باشد، یک پای قضیه ساواک است! من خود را به تجاهل ترم و گفتم: «من در این فیلم کارم خرید و فروش خون است که یک مسئله پزشکی و بهداشتی است و از نظر من ربطی به ساواک ندارد.» پهلبد خیلی روی این چیزها حساس بود. از آنجا که دکتر اقبال ابتدا کوتاه نمی‌آمد، فیلم همچنان توقیف بود تا وقتی که او مرد و پس از آن بود که فیلم اکران شد.

البته بماند که تمثیل‌های فیلم گاهی چندان هم بی‌ارتباط به ساواک نبود؛ اما بسیاری از این تمثیل‌ها از فیلم درآوردند اما می‌شود به بعضی چیزها پی برد.

داستان فیلم «حاجی واشگتنک» چه بود؟ چرا جلوی نمایش را گرفتند؟

چون مردم برای تشویق من تکبیر گفتند! مرحوم حامنی روی صحنه آمد و با بیز پوگاری تمام دستم را بووسید و مردم شروع کردند به تکبیر گفتن! همان موقع بود که به من گفتند: نخواهد گذاشت فیلمت اکران شود! البته کوتاهی از تلویزیون نبود، و گرنه اگر بخش خصوصی تهیه‌کننده آن بود، توقیف نمی‌شد. ما دستم را بووسید و گفتیم: «خود من همه هدف سیاسی و نه صحنه خاصی داشتم. توقیف کنندگان فیلم دلیل مسخره‌ای آورد و بودند که اینها می‌خواسته‌اند نمایندند کشور را آدم مسئله‌داری نشان بدهند. جالب اینجاست که من باز بگسر هر گز چنین دریافتی از نقش خودم نداشتم و مطمئن هستم که علی حامنی هم چنین فرضی نداشتم.

دلیل توقیف فیلم بانو چه بود؟

شنیدم که گفته بودند این آدم‌های شارل‌لان فیلم نماینده طبقه پایین اجتماع و آن خانه‌نمادی از ایران است. از اینجور تعبیرهای عجیب‌وغریب در هنگام نمایش «آی با کلاه، آی بی کلاه» هم زیاد شنیدم. من واقعاً این جور تفسیرها را قبول ندارم. خواهیم‌با آثار نمایشی‌به این شکل برخورد کنیم و هیچ انتقادی را تاب نمی‌آوریم، نهایتاً با یک منتش آثار پیش با افتاده و خنثی‌رویه‌ر خواهیم‌بود. **یا تشکر از فرصتی که در اختیار ما قرار دادید.**